

## بررسی تطبیقی عدالت ایرانیان در شاهنامه‌ی فردوسی و منابع عربی

وحید سبزیانپور<sup>۱</sup>، پیمان صالحی<sup>۲</sup>

### چکیده

در کاخ شکوهمند «شاهنامه»، دادگری، صدرنشین، و ستم‌ستیزی از ستون‌های این کاخ باشکوه است. شباهت حیرت آور عدالت‌خواهی ایرانیان در شاهنامه و منابع عربی، نشان از سرچشمه‌های فرهنگی و فکری مشترکی دارد که این دو منبع کاملاً متفاوت از آن سیراب شده‌اند. فردوسی، شاهنامه را با انگیزه‌ی ایران‌دوستی، در قالب سبک ادبی حماسه و به زبان فارسی سروده است؛ حال آنکه منابع عربی با انگیزه‌های دینی، تاریخی، اخلاقی و ادبی نوشته شده و موضوعات ایرانی به شکل اشاره و جمله‌های معترضه در لایه‌های پنهان این متون دیده می‌شود. تفاوت فاحش بین شاهنامه و متون عربی از یک سو و شباهت بسیار نزدیک موضوع عدالت ایرانیان در هر دو منبع، نشان از زاویه‌ی جدیدی در شناخت واقعی شاهنامه دارد؛ زیرا منابع عربی به منزله‌ی «سر دلبران در حدیث دیگران»، علاوه بر تبیین موضوع عدالت‌خواهی در ایران باستان، بیان‌کننده میزان انصاف، امانتداری و واقع‌نگری فردوسی در ارائه‌ی مبانی و اصول فکری و فرهنگی ایرانیان و برائت وی از شایبه‌ی گزافه‌گویی و تعصب ایرانی است.

**کلیدواژه‌ها:** فردوسی، شاهنامه، ایران باستان، عدالت، منابع عربی.

wsabzianpoor@yahoo.com

salehi.payman@yahoo.com

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی

۲. دانشجوی دکتری عربی دانشگاه رازی

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۶

## مقدمه

وجود اندیشه‌های بلند و جاودانه در شاهنامه، موجبات دوام و بقای آن را فراهم آورده است. یکی از دشوارترین مسائل شاهنامه، پاسخ دادن به این پرسش است که دخل و تصرف فردوسی در داستان‌های شاهنامه، تا چه حد و چگونه بوده است؟ گروهی برآنند که فردوسی، اندیشه‌های دینی و اسلامی را چون لباسی بر تن داستان‌های ایرانی پوشانده و به‌طبیع؛ عدالت‌خواهی شاهنامه، متأثر از دین اسلام است؛ برای نمونه، نک: (طباطبایی، ۱۳۵۸: ۹۲)، (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۴۸)، (رنجبر، ۱۳۶۳: ۹۱)، (راستگو، ۱۳۷۶: ۴۷) و (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۷۸ - ۹۷). گروه دیگری معتقدند: فرهنگ‌های شاهنامه و از جمله عدالت‌خواهی، با تار و پود فرهنگ ایرانی، تنیده شده است. برای نمونه نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: ۱۲۷ - ۱۴۸، و ۱۳۸۹: ۱۲۷ - ۱۵۶)، (نولدکه، ۱۳۶۹: ۸۱)، (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۴۵۶)، (کزازی، ۱۳۸۳: ۸۱ - ۸۹)، (منتظر قائم، ۱۳۷۰: ۱۲۷ - ۱۴۰)، (غلامرضایی، ۱۳۷۶: ۳۹ - ۶۳)، (خسروی، ۱۳۸۷: ۳۳ - ۵۵)، و (بشیری، ۱۳۸۸: ۷۷ - ۹۷).

مورخان اسلامی و عرب از جمله جاحظ و ابن‌ساعد اندلسی دولت‌سازانی را به حسن سیاست، صواب تدبیر، دادخواهی و رعیت‌پروری ستوده، از ایشان حکایت‌ها و گاه، مطالب اغراق‌آمیز نقل کرده‌اند. نک: (محمدی، ۱۳۷۴: ۶۶).

اعتراف و اقرار صاحب‌نظران عرب بر عدالت ایرانیان که به منزله‌ی «سر دلبران در حدیث دیگران» است، هرگونه تردید را در حاکمیت عدل و داد در ایران باستان برطرف می‌سازد. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۱۲۷ - ۱۵۵) از دیگر سو، با مقایسه، سخنان بیگانگان با ابیات شاهنامه، پی به واقع‌گری و انصاف فردوسی در خصوص معرفی نیاکان باستانی ایران برده، ارزش و اعتبار حماسه‌ی ملی ایران، بیش از پیش آشکار می‌شود.

اضمحلال زبان و منابع پهلوی، حفره‌ای عمیق بین گذشته و آینده‌ی این زبان و فرهنگ آن به وجود آورد؛ به همین سبب است که تاریخ ادبیات ایران پس از اسلام از قرن سوم شروع می‌شود و همه‌ی اطلاعات مربوط به این دوره را باید در منابع عربی جستجو کرد، برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۸: ۹۴)

#### پیشینه تحقیق

در خصوص تطبیق شاهنامه با قرآن و حدیث، پژوهش‌هایی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به مقاله (فاطمی، ۱۳۸۸: ۶۹-۹۳) اشاره کرد که در آن به تطبیق سخنان بزرگمهر با قرآن و حدیث پرداخته است و نیز مقاله (حسینی رنجبر، ۱۳۸۸: ۹-۴۲) که در آن، داستان اسکندر در شاهنامه با داستان ذوالقرنین در قرآن، مقایسه شده است؛ اما از جمله پژوهش‌هایی که در خصوص مقایسه مضامین شاهنامه با منابع عربی صورت گرفته می‌توان به مقاله‌های (سبزیان‌پور، ۱۳۸۴، مقایسه...: ۱۲۷ - ۱۴۸ و همو، ۱۳۹۰: ۲۳-۵۰) اشاره نمود که نویسنده، در مقاله اول به بررسی حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم پرداخته و در مقاله دوم، خردورزی ایرانیان را در شاهنامه بررسی کرده، سپس آن را با منابع عربی مقایسه و تطبیق داده است.

#### \*\*\*نکته

لطفا منابع جدیدی را که در زیر آمده به فهرست منابع اضافه بفرمایید: با تشکر  
\*سبزیان‌پور؛ وحید (۱۳۹۰)، «جلوه‌های خردورزی ایرانیان باستان در شاهنامه و منابع عربی»، مجله نقد و ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات دانشگاه رازی، شماره ۳، صص ۲۳-۵۰.

\*فاطمی، سید حسین و احسان قبول (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی سخنان بوزرجمهر در شاهنامه با قرآن و حدیث»، مجله جستارهای ادبی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۴۲، صص ۶۹-۹۳.

\*حسینی رنجبر، احمد (۱۳۸۸)، «بررسی مقایسه‌ای داستان اسکندر در شاهنامه با داستان ذوالقرنین در قرآن مجید»، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۴، صص ۹-۴۲.

### عدالت در ایران باستان و اندیشه‌ی فردوسی

فلسفه‌ی وجودی حکومت از نظر ایرانیان برقراری عدالت و مبارزه با ستم بوده است. «داریوش در سنگ‌نوشته‌هایی که از خود بر جا گذاشته، پیوسته از خدا می‌خواهد که در برقراری عدالت میان مردم او را یاری دهد. آن‌گاه که نوبت به ساسانیان رسید، خسرو انوشروان مفهوم عدل و دادگری را به اوجی تازه رساند.» (مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۴)

«در ایران باستان، "فره‌ی ایزدی" عامل مشروعیت‌دهنده به شاه و توجیه‌کننده قدرت اوست. فره‌ی ایزدی به این معنا بود که شاه از دیگر افراد بشر، برتر و نایب و جانشین خدا در روی زمین است.» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۰)، (سالاری، ۱۳۸۹: ۲۰۳) و (بهار، ۱۳۷۷: ۱۳).

ازویست پیروزی و فره‌ی دل و داد و دیهیم شاهنشاهی (۲۱۶/۷)

در اندیشه‌ی ایرانیان، ادعای خدایی کردن شاه، ستم به مردم و دروغ گفتن، موجب از دست رفتن فره‌ی ایزدی می‌شود. همان‌طور که جمشید به علت آنکه، تسلیم دیو دروغ شد، فره‌ی ایزدی را از دست داد. برای اطلاع بیشتر نک: (راشد محصل، ۱۳۶۸: ۳۵۷)

پیوند فرّ با فرمانروا، که سروری و سالاری وی در گرو بوده، پیوندی گوه‌رین است. تا آن زمان که فرمانروا در اندیشه و گفتار و کردار، پاک و راست و دادگر است و پیراسته از گنه و کژی و دروغ و بیداد است، فرّ بدو پیوسته است و

یاربگر و پشتیبان اوست و مایه‌ی پذیرفتگی و رواداشت فرمانروایی وی. (کزازی، ۱۳۸۳: ۸۴).

اندیشه‌ی عدالت‌خواهی ایرانیان، ترکیبی است از عناصر اعتقادی آیین مزدایی و اساطیری زردشتی با اعتقادات کهن این قوم. «در فلسفه‌ی سیاسی ایرانی، این معنا به‌خوبی، نهفته است که مردمان نیک‌رفتار عادی می‌توانند به مقام آرمانشهری و فرمانروایی ایران‌شهر دست یابند و حفظ تداوم فرمانروایی آنان نیز بر تداوم عدالت استوار است.» (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۵) فردوسی در این زمینه می‌گوید:

فریدون فرخ‌فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود  
به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی  
(۶۳/۵)<sup>۱</sup>

از آنجا که ایرانیان باستان، استبداد و تجاوز به حقوق دیگران را خطری بزرگ برای جامعه‌ی بشری می‌دانستند، برای مقابله با آن، انگیزه‌هایی برای دادورزی و تدابیری بازدارنده از ستم‌ورزی ایجاد کرده بودند از جمله:

## ۱. زمینه‌های فرهنگی و شیوه‌های اخلاقی

### ۱-۱. اعتقاد به خدا و اطاعت حق

بندگی و اطاعت حق، از صفات لازم برای یک حاکم است؛ یعنی برای زمامداری مملکت باید مطیع خداوند بود و چون جباران تاریخ ادعای خدایی نکرد؛ زیرا ادعای خدایی از عواملی است که فره‌ی ایزدی را از بین می‌برد:

پرستش گرفت آفریننده را جهان‌دار و بیدار و بیننده را

۱. در این پژوهش، از شاهنامه‌ی جلال خالقی مطلق، استفاده شده که عدد سمت راست پرانتز، شماره‌ی جلد و عدد سمت چپ آن، شماره‌ی صفحه است.

از آن پس چنین گفت کین تاج و تخت ازو یافتم کافریدست بخت همه  
بندگانییم و ایزد یکیست پرستش جز او را سزاوار نیست (۲۱۱/۷)  
در جای جای شاهنامه‌ی خوشبختی و سرافرازی حاکمان در گرو اطاعت از  
خداوند آمده است:

(۱) تو گر دادگر باشی و پاکرای بیابی برش را بدیگر سرای (۲۱۰/۷)  
(۲) ز بنده نخواهد جز از راستی نجوید به داد اندرون کاستی (۱۷۳/۸)  
اردشیر، خوشبختی و بهروزی شاهان را در اطاعت خدا می‌داند: «سعادة الملوك  
فی طاعة الله». (مواردی، ۱۹۸۸: ۱۴۶) ترجمه: (خوشبختی پادشاهان، در اطاعت کردن  
از خداوند است).

حساسیت پادشاهان ایرانی برای دوری از ستم و اجرای عدالت، تا آنجا بوده، که  
افرادی موظف به یادآوری آن به شاه بوده‌اند:

و کتب بعض ملوک الفرس کتاباً ودفعه إلی وزیره و قال له: إذا غضبت فناولنيه  
وفیه مکتوب: ما لک و الغضب إنما أنت بشر، ارحم من فی الأرض یرحمک من  
فی السماء! (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۲۲) و (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۶۷) ترجمه: (یکی از  
پادشاهان ایرانی نوشته‌ای را به وزیرش داد و به او گفت: هرگاه خشمگین شدم آن را به من ده،  
در آن نوشته آمده بود: چرا خشمگین می‌شوی تو یک انسان هستی، به کسانی که روی زمین  
هستند، رحم کن تا آنکه در آسمان است به تو رحم کند).

## ۲ - ۱. توجه به ناپایداری دنیا

فردوسی از انوشیروان، درباره‌ی ناپایداری دنیا، چنین نقل می‌کند:

(۱) هر آنکس که او شاد از خرد جهان را به کردار بد نسپرد (۱۹/۶)  
(۲) که نیکی است اندر جهان یادگار نماند به کس جاودان روزگار (۳۱۸/۵)  
نظر ملک من ملوک الفرس یوماً إلی ملکه فأعجبه، فقال: إن هذا لهو الملك لو لم  
یکن بعده هلک، و إنه لسرور لولا أنه غرور، و إنه لیوم، لو کان یوثق له بغد.

(قرطبی، بی‌تا: ۳۴۱/۲) و (الآبی، ۱۹۹۰: ۶۵/۷) ترجمه: (روزی یکی از پادشاهان ایرانی به حکومتش نگاه کرد و از آن به وجد آمد؛ پس با خودش گفت: همانا پادشاهی و ملک این است (فقط به این می‌گویند)، در صورتی که پس از آن نابودی نباشد و شادی (واقعی)، این است در صورتی که غرور نباشد و آن روز است، در صورتی که به وجود فردایی برای آن، مطمئن شد.)

هرمزین شاپور: لو دام الملك لم یصل إلینا... (ثعالبی، بی‌تا: ۵۴) و (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱۶۴/۵)؛ ترجمه: (اگر حکومت دائمی بود، به ما نمی‌رسید.)

کسری در پاسخ به پادشاه روم که از او می‌پرسد: ای رجل أحمد عندکم بالعقل؟ (چه کسی از نظر شما عقل کامل‌تری دارد؟)، می‌گوید: البصیر بقلة بقاء الدنيا، لأنه یجتنب الذنوب لبصره بذلك، و لا یمنعه ذلك أن یصیب من لذة الدنيا بقصد. (همان: ۴۱)، ترجمه: (کسی که به کوتاهی زندگی آگاه باشد، با دیدن آن، از گناه اجتناب می‌کند و در عین حال، مانع او نمی‌شود که با میانه‌روی از لذت‌های دنیا برخوردار شود.)

### ۳-۱. فکر مرگ

یاد مرگ، موجب خودداری از ستم و دل‌ن بستن به زخارف دنیوی می‌شود. در شاهنامه، ابیات فراوانی دیده می‌شود که با تأکید بر قطعی بودن مرگ، دستور به عدالت داده شده است:

اگر تاج داری و گر دست تنگ نبینی همی روزگار درنگ مرنجان

روان کین سرای تو نیست به جز تنگ تابوت جای تو نیست (۱۶۸/۳)

سئل: لم كانت الملوك تتطیر من ذکر الموت عندهم و أنتم الآن تکثرون ذکر الموت؟ قال: لأنهم كانوا یومئذ ینظرون فی بقاء ملکهم و تدبیره، و نحن الیوم ننظر فی فراق ملکنا و تدبیر ما بعده. (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۳، جواب کسری قباد به پادشاه روم) ترجمه: (سؤال شد: چرا پادشاهان یاد مرگ را نامبارک می‌دانند در حالی که شما اکنون؛ بسیار از مرگ

یاد می‌کنید؟ گفت: زیرا آنان؛ آن روز به دوام و اداره حکومتشان، می‌نگریستند و ما امروز به فراق حکومت و تدبیر پس از آن می‌اندیشیم.)

فکر مرگ تا آنجا شدید است که احساس امنیت را از کسری گرفته است:

سئل: لم لا یری أثر الفرح و الأمن الشدیدین إذا اتیاکم؟ قال: لأننا نعلم أنا سنفارقهما و یفارقاننا. (همان) ترجمه؛ (سؤال شد: چرا هنگامی که شادی و آرامش زیاد به شما روی می‌آورد، آثار آن در شما دیده نمی‌شود؟ گفت: زیرا ما می‌دانیم؛ بزودی از آن دو جدا می‌شویم و آن دو از ما جدا می‌شوند.)

بدیهی است که داشتن چنین دیدگاهی می‌تواند موجب احتیاط در تصمیم و رعایت انصاف با مردم باشد.

برای اطلاع از مضمون اندیشه مرگ و خودداری از ستم در نهج البلاغه و گلستان سعدی نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۸، تأثیر نهج...: ۱۱۳)

#### ۴ - ۱. مبارزه با هوای نفس

آنچه باعث اوج گرفتن نام پهلوان و جاوید ماندن وی می‌شود، توان و قدرت درونی او در غلبه بر هوای نفس است:

(۱) همی نام جاوید باید نه کام بینداز کام و برافراز نام (۱۴/۳)

(۲) همه داد جوی و همه داد کن ز گیتی تن مهتر آزاد کن (۱۴۱/۱)

بزرگمهر در پاسخ به حکیمی که می‌پرسد:

چه سازیم تا نام نیک آوریم در آغاز فرجام نیک آوریم؟ (۱۸۳/۷)

می‌گوید:

هرآن کس که با داد و روشن‌دلید از آمیزش یک‌دگر مگسلید

دگر داد دادن تن خویش را نگه داشته دامن خویش را (همان)

تسلط بر نفس و غلبه بر هوا و هوس، نشانه‌ی شاهان نیک‌صفت است. انوشروان

در پاسخ به این سؤال که شایسته‌ترین فرد برای حکومت کیست؟ می‌گوید:



«أشدّهم سلطاناً علی هواه و اقهرهم له.» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۵۰) ترجمه: (تواناترین و چیره‌ترین آن‌ها در تسلط بر هوای نفسش.)

و قال بعض حکماء الفرس: «أحزم الملوک، من غلب جده هزله و من قهر رأیه هواه» (عسکری، ۱۳۵۲: ۹۰/۲) ترجمه: (یکی از حکیمان ایرانی گفته است: زیرک‌ترین شاهان کسی است که جدیت او بر شوخ‌طبعی و عقل او بر هوای نفسش چیره باشد.) به همین سبب است که برخی محققان، علت فروپاشی حکومت ساسانی را غوطه‌وری در شهوات و پیروی هوای نفس حاکمان دانسته‌اند؛ برای اطلاع بیشتر نک: (یاحقی، ۱۳۸۷: ۱۷۴)

در شاهنامه که سرشار از آیین جوانمردی است، عفت و پاکدامنی جایگاه ویژه‌ای دارد. از انوشیروان چنین روایت شده:

کسی کو کند بر زن کس نگاه      چو خصمش بیاید بدرگاه شاه  
نیابد بجز چاه و دار بلند      که با دار تیر است و با چاه بند (۲۶۱/۵)  
در سؤال‌هایی که از انوشیروان پرسیده شده، پاکدامنی و دوری از گناه، برای شاهان، بهترین زینت محسوب شده است:

أی شیء یوسم به الملوک أزین؟ قال: التعفف. قیل: لماذا؟ قال: عن الحرمات.  
(ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۵۹) ترجمه: (پرسید: کدام زینت برای پادشاهان بهتر است؟ گفت: چشم پوشی و خودداری. گفت از چه؟ پاسخ داد: از محرّمات.)  
برای اطلاع از مضمون تضاد عقل و هوای نفس در ایران باستان نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۷، مضامین...: ۱۷۳).

## ۵ - ۱. خودداری از کینه‌توزی

در جایی که عاقبت زندگی، مرگ است، آیا جایز است آدمی با کینه‌توزی از مسیر عدالت و انصاف خارج شود؟ این اندیشه‌ی بلند فردوسی را از زبان ایرج، پسر فریدون، می‌شنویم:

چو بستر ز خاک است و بالش ز خشت      درختی چرا باید امروز کشت که هر  
چند چرخ از برش بگذرد      بُش خون خورد، بار کین آورد (۱۵۲/۷)  
در جایی دیگر از شاهنامه در مورد کینه نداشتن، چنین آمده است:

گر از دشمنت بد رسد گر ز دوست      بد و نیک را داد دادن نکوست (۱۳۳/۲)  
فردوسی از زبان افراسیاب در مورد اجتناب از کینه‌ورزی چنین می‌گوید:

سر مرد جنگی خرد نسپرد      که هرگز نیامیخت کین با خرد  
دراز است دست فلک بر بدی      همه نیکویی کن اگر بخردی (۶۹/۵)  
انوشیروان زمانی که خصوصیات پادشاه عادل را برمی‌شمرد، می‌گوید:  
«... ولا أن یحقد لأن قدره جل عن المجازاة» (طروش، ۱۹۹۰: ۱۹۸) ترجمه:  
(... و اینکه کینه‌توزی نکند؛ زیرا شأن او بزرگ‌تر از این است که تلافی کند.)

## ۶ - ۱. مجالست با دانشمندان و احترام به آرای آن‌ها

در شاهنامه، یکی از برجسته‌ترین اندیشه‌های خسروانی، احترام به دانشمندان و هم‌نشینی با آنان است:

مزن رای جز با خردمند مرد      ز آیین شاهان پیشین مگر  
بدانگه شود تاج خسرو بلند      که دانا بود نزد او ارجمند

(۴۰۰/۶)

کان اردشیر یقول: «ما شیءٌ أضر علی نفس ملکٍ أو رئیسٍ من معاشرۃٍ سخیف.»  
(مسعودی، ۱۴۱۰: ۲۳۲/۱) ترجمه: (هیچ چیز برای یک پادشاه یا رئیس، زیانبارتر از هم‌نشینی با افراد نادان نیست.)

بزرگمهر اقتدار و عزت و شاهان را در عشق و گرایش به خردمندان می‌داند:  
«سئل بزرگمهر بأی شیء یظهر عزّ الملک؟ فقال بثلاثة أشياء: حب أهل  
الفضل، و...» (غزالی، ۱۹۶۸: ۶۴) ترجمه: (از بزرگمهر سؤال شد: با چه چیزی عزت  
پادشاه آشکار می‌شود؟ گفت به سه چیز: عشق و محبت به افراد فاضل و...)  
از دیگر پندهای بزرگمهر به حاکمان: «أكرم العلماء، وصلهم، و استمع آدابهم،  
و احفظ مواعظهم.» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۸) ترجمه: (دانشمندان را گرامی بدار و با  
آنان ارتباط برقرار کن و به آداب آنان گوش فراده و پندهای آنان را به‌کار گیر).

#### ۷-۱. کنترل خشم

از مواردی که به دادورزی پادشاه کمک می‌کند، صبوری و کنترل خشم است؛  
زیرا خشم و غضب، موجب نادیده گرفتن عدالت می‌شود:

خردمند باید دل پادشا که تیزی و تندی نیارد بها (۲۰۳/۲)

گودرز به طوس می‌گوید:

که تندی نه کار سپهبد بود سپهبد که تندی کند بد بود

هنر بی‌خرد در دل مرد تند چو تیغی که گردد ز زنگار کند (۶۷/۴)

قیروانی از انوشروان نقل کرده: بهترین حاکم کسی است که در زمان خشم  
شکیباتر است:

وقیل لکسری؛ أی الملوک أفضل؟ قال... و إذا أغضب کان حلیماً، (قیروانی،

۱۳۷۲: ۵۱۱/۲): ترجمه: (به کسری گفته شده کدام پادشاه برتر است؟ گفت: آنکه در

هنگام خشم صبور باشد).

در عبارتی دیگر، پادشاه عادل را چنین توصیف کرده‌اند:

و لا أن یغضب لأن الغضب و القدرة لقاح الشر و الندامة، (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۱۹۸)

ترجمه: ((پادشاه) نباید خشمگین شود؛ زیرا خشم و قدرت، بذر بدی و پشیمانی است).

یزدجرد: الملك الحازم من يؤخر العقوبة في سلطان الغضب. (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۲)  
ترجمه: (پادشاه دوران‌دیش کسی است که مجازات را در زمان حاکمیت خشم به تأخیر می-  
اندازد.)

پادشاه روم از قباد پرسیده است: چه چیزی برای عاقل، زیان‌بارتر است؟ گفت:  
«أضرها له الكسل و اتباع الهوى و العجلة في الامور». (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۲)،  
ترجمه: (پرضرترین کار، تنبلی، اطاعت از نفس و عجله در کارهاست.) برای اطلاع از تأثیر  
این مضمون در کلیله و ادب الصغیر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۷، بررسی...: ۹۱)

## ۸ - ۱. اجتناب از دروغ

«در اندیشه ایرانیان، راستی به عدالت، نزدیک‌تر است تا به "سخن راست" و آن،  
به معنی هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی، و دروغ، شکستن و برهم زدن  
این آیین است» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۳۰) در کیهان‌شناسی اوستایی، دروغ،  
دربردارنده‌ی ظلم و راستی، دربردارنده‌ی عدالت است. نک: (اخوان کاظمی،  
۱۳۷۸: ۷)

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، دروغ، یکی از عوامل از بین‌برنده‌ی فره‌ی  
ایزدی است.

فردوسی در این‌باره می‌گوید:

منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس (۶۳/۱)  
در زمان انوشیروان، گزارش خلاف واقع مأموران، باعث رانده شدن آنان از دربار  
می‌شده است:

چو بی‌داردل کارداران من	بدیوان موبد شوند انجمن
پدید آید ار گفت یکتن دروغ	از آن پس نگیرد بر ما فروغ
بنزدیک یزدان بود ناپسند	نباشد در این بارگاه ارجمند (۷۶/۵)

در میان پندهای حکیمان ایرانی آمده است که: «رأسُ الذُّنُوبِ الكذبُ» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۷۵) ترجمه: (رأس همه‌ی گناهان، دروغ است).

#### ۹ - ۱. پایبندی به عهد و پیمان

پیمان‌شکنی برای پهلوانان ایرانی، ناستوده و ننگ است. در شاهنامه چندین بار این سخن بر زبان پهلوانان رفته است. بعد از کشته شدن "پیران" به دست گودرز، لهاک و فرشیدورد به سپاه توران می‌گویند:

ز پیمان نگردند ایرانیان از این در کنون نیست بیم زیان (۲۱۰/۵)  
در جایی دیگر از شاهنامه از زبان پهلوانان آن چنین نقل شده است:  
تو پیمان که کردی به کژی مبر نباید که خوانمت بیدادگر (۳۱۷/۷)  
هنگامی که سیاوش با افراسیاب پیمان بسته و کیکاووس، سیاوش را به جنگ با وی برمی‌انگیزد، رستم به کیکاووس می‌گوید:

کسی کاشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود پیش رفتن به رزم  
و دیگر که پیمان شکستن ز شاه نباشد پسندیده نیکخواه (۶۲/۳)  
رستم: «إذا ذهب الوفاء نزل البلاء» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۱۲) ترجمه: (اگر وفاداری از بین برود، بلا نازل می‌شود).

و باز از رستم چنین نقل شده است که: «الغدر شریک اللوم» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱۰۱/۳) ترجمه: (بی‌وفایی، شریک سرزنش است).

در پندهای ایرانیان چنین آمده است: «و کن ذا عهد لیوفی بعهدک» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۷۴) ترجمه: (وفادار باش تا به عهدت وفا کنند).

در جاماسب‌نامه علت بلاهای طبیعی را گناه و رویگردانی از دین دانسته‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۷۳).

## ۲. راهکارهای اجرایی

### ۱- ۲. مشورت و هم‌فکری در اداره‌ی امور

در کنار شاهان و شاهزادگان، وزیران و رایزنانی دیده می‌شوند که سمبل خرد و دانایی آنان هستند. فردوسی، اغلب آنان را ستوده و وجودشان را برای برقراری داد، لازم می‌داند. در شاهنامه «دو مفهوم عدالت و خرد، در یکدیگر هم‌بسته می‌شوند. این دو مفهوم شاهنامه، در شخص شاه و رایزن او مجسم می‌شود. شاه، تجسم داد و رایزن او، مظهر خرد است» (دو فوشه کور، ۱۳۷۴: ۷۴)

از پنده‌های زال به پسرش سام: «الرأی السدید أجدی من الأید الشدید.» (ثعالبی، بی‌تا: ۴۰) ترجمه: (اندیشه و نظر درست، سودمندتر از نیروی قوی است).

در اندیشه‌های ایرانیان، لازمی کار هر پادشاهی شور با خردمندان است:

چو برخواند آن نامه را شهریار      برآشفت با گردش روزگار

همه موبدان و بزرگان بخواند      وزان نامه چندی سخن‌ها براند

سه روز اندران بود با رایزن      چه با پهلوانان لشکرشکن

چهارم بر آن راست شد رای شاه      که آرد سوی جنگ تمام سپاه (۳۵۲/۳)

قال بعض ملوکهم (الفرس): یکاد الملك أن یکون مستغنیاً عن کل شیء إذا کان

حکیماً إلا عن شیء واحد و هو المشورة. (الآبی، ۱۹۹۰: ۷۸/۷)، ترجمه، (یکی از شاهان

ایرانی گفته است: اگر پادشاه، حکیم باشد، از همه چیز بی‌نیاز است جز یک چیز و آن مشورت

است.)

عبارت زیر، ضرورت مشورت برای شاهان ایرانی در مقایسه با سایر

حکمرانان جهان را بهتر نشان می‌دهد: کانت الفرس و الروم مختلفین فی الإستشارة

فقال الروم: نحن لا نملك من یتحتاج أن یتشیر. و قالت الفرس: نحن لا نملك من یتغنی عن

المشورة (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۴۷/۱) و (الآبی، ۱۹۹۰: ۷۸/۷) و (عسکری، بی‌تا:

۱۲۶/۱) ترجمه: (رومی‌ها و ایرانی‌ها در مورد مسئله‌ی مشورت با یکدیگر

اختلاف نظر داشتند؛ رومی‌ها می‌گفتند: ما کسی را که نیازمند

مشورت باشد، به حکومت بر نمی‌گزینیم. ایرانی‌ها می‌گفتند: ما کسی را که بی‌نیاز از مشورت باشد، برای حکومت انتخاب نمی‌کنیم.)

پادشاه روم از قباد پرسیده است: چه چیزی برای عاقل سودمندتر است؟ گفت: «أَنْفَعُ الْأَشْيَاءِ لَهُ مَشَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ وَ التَّجْرِبَةُ وَ التَّوَدُّدُ» (ابن‌مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۲)، ترجمه: (سودمندترین کار، مشورت با دانشمندان و تجربه و تأمل است.) برای اطلاع بیشتر از مضمون ضرورت مشورت در ایران باستان نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: جستاری.. ۹۱-۹۲).

## ۲ - ۲. استفاده از افراد فرهیخته و خردمند در اداره‌ی حکومت

در اندیشه‌های ایرانشهری، بی‌خردی سرچشمه‌ی بیداد است و فره را از پادشاهان گریزان می‌کند. موبدان با شنیدن سخنان بهرام درباره داد ورزی چنین می‌گویند: بگفتند کین فره ایزدیست نه از راه کژی و نابخردیست (۲۹۷/۷) در این بیت، دادورزی با خردورزی و راستی، یگانه و هماهنگ است. مزن رای جز با خردمند مرد ز آئین شاهان پیشین مگرد (۲۵۳/۳) اصولاً از آنجا که فلسفه‌ی وجودی حکومت از نظر ایرانیان، برقراری عدالت و مبارزه با ستم بوده، آنان بدین منظور کیومرث را که سرشار از خرد بود، به پادشاهی خویش برگزیدند:

«...أن کیومرث أول ملوکهم و قیل: إنه أول ملک ملک من بنی آدم کان سبب ملکه أنه لما کثر البغی فی الناس وأکل القوی الضعیف و فشا الظلم بینهم، اجتمع اکابرهم و علموا أنَّ النَّاسَ لَا یستقیمون إلا بملک ینصفهم، و یوجه العدل علیهم، و ینفذ الأحکام علی ما یوجهه العقل، فساروا إلی کیومرث و ملکوه» (نویری، ۱۹۳۶: ۲۷) و (مسعودی، ۱۴۱۱: ۲۰۹/۱) ترجمه: (کیومرث اولین پادشاهی بود که بر مردم حکومت کرد و سبب حکومت او این بود که وقتی ستم در میان مردم، بسیار شد و انسان قوی، حق انسان ضعیف را خورد و ستم در بین آن‌ها عمومیت یافت، بزرگان آنان، جمع شدند و به

این نتیجه رسیدند که امورات مردم جز به وسیله‌ی پادشاهی که عدالت را در مورد آنان اجرا کند و احکام و قوانین را براساس عقل اجرا نماید، اصلاح نمی‌شود؛ پس نزد کیومرث رفتند و او را به پادشاهی برگزیدند.<sup>۱</sup>

یکی از سؤال‌هایی که قیصر روم از کسری پرسید، این بود که: حکومت شما به چه چیزی دوام یافت؟ کسری در پاسخ نوشته است: با شش چیز...؛ «...استخدمنا ذوی العقول» (طراطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۶) ترجمه: (...افراد عاقل را استخدام کردیم) برای اطلاع بیشتر نک (سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: ۱۲۷ - ۱۴۸)

از نصایح بزرگمهر: و ینبغی ألا یسلط علی الناس جهالم، فان الجهالة قائد الضلالة و الضلالة قائد البلاء و الفتنة و فی الفتنة الدمار و الهلکة. (ابن مسکویه، ۱۳۵۲: ۴۶) ترجمه: (شایسته است که شاه، افراد نادان را بر مردم، مسلط نکند؛ زیرا نادانی موجب گمراهی و گمراهی موجب بلا و فتنه است و فتنه موجب هلاکت است.)

### ۳ - ۲. انتخاب کارگزاران امین و خیرخواه

در اندیشه‌ی ایران باستان، دوام حکومت در گرو داشتن افراد امین و خیرخواه است. یکی از نصایح اردشیر به فرزندش شاپور به هنگام مرگ، انتخاب افراد امین و نیک‌اندیش برای کارگزاری بود:

مکن خوار خواهنده درویش را بر تخت منشان بداندیش را (۲۶۳/۶)  
ابن‌مسکویه از حکیمان ایرانی نقل کرده که: السلطان لا یتطاع إلا بالأمناء و النصحاء. (ابن‌مسکویه، ۱۹۵۲: ۷۲) ترجمه: (حکومت بدون افراد امین و شایسته امکان‌پذیر نیست.)

۱. فردوسی هم به این واقعه‌ی تاریخی اشاره می‌کند:

پزوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان  
چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه (۲۸/۱)



یکی دیگر از حکیمان ایرانی گفته است: «من زوال السلطان تقریب من ینبغی أن یاعد، و مباحدة من ینبغی أن یقرب.» (طوطوشی، ۱۹۹۰: ۱۷۷) ترجمه: (از نشانه‌های فروپاشی حکومت، نزدیک کردن کسی است که سزاوار دور کردن و دور کردن شخصی است که شایسته‌ی نزدیک کردن است)

سأل ملك من ملوك الفرس موبدان موبذ: ما صلاح الملك؟ قال: وزراؤه وأعوانه، فإنهم إن صلحوا صلح و إن فسدوا فسد. قال: فأية خصلة تكون في الملك أنفع؟ قال: صدق النية. (ابن‌متقذ، ۱۳۵۴: ۵۲) و (ابن‌الحداد، ۱۹۸۳: ۷۴)، ترجمه: (یکی از شاهان ایرانی از موبد بزرگ پرسید: خیر و مصلحت شاه در چیست؟ گفت وزیران و یارانش، چرا که اگر صالح باشند، حکومت صالح و اگر فاسد باشند، حکومت فاسد می‌گردد.)

#### ۴ - ۲. کنترل و نظارت بر عوامل اجرایی

یکی از دغدغه‌های فکری بشر در طول تاریخ، اتخاذ تدابیر گوناگون برای نظارت بر کار حاکمان و ایجاد موانعی برای جلوگیری از استبداد آنها بوده است.

انوشیروان در ابیات زیر، کارگزاران خود را سفارش می‌کند که مبادا حرص و آز، موجب رفتار جنون‌آمیز با مردم و ترجیح زراندوزی بر رضایت مردم شود:

چو رفتی سوی کشوری کاردار بدو شاه گفتی درم خوار دار

مبادا که مردم فروشی بگنج که بر کس نماند سرای سپنج

همه راستی جوی و فرزاندگی ز تو دور باد آز و دیوانگی

اگر کشور آباد داری به داد بمانی تو از داد خود نیز شاد (۸۹/۳)

فردوسی از زبان بهرام به کارداران خود چنین می‌گوید: در برخورد با مردم، دل مستمندان را مشکنید، از ستم دوری کنید و با نیت پاک دل آنها را شاد کنید:

بکوشید تا رنجهای کم کنید دل غمگنان شاد و خرم کنید

ابا داد باشید و یزدان‌پرست بشسته ز بیداد و کژی دو دست

بپاکی گرایید و نیکی کنید دل و پشت خواهندگان مشکنید (۱۲۸/۶)  
 کنترل و نظارت بر عوامل اجرایی به اندازه‌ای جدی و پابرجا بوده که حتی  
 شاهان، نگران اجرای عدالت پس از خود بوده و به هنگام مرگ، جانشینان  
 خویش را به دادگری سفارش کرده‌اند. از نصایح اردشیر به فرزندش شاپور به  
 هنگام مرگ:

ز یزدان و از ما بر آنکس درود که تارش خرد باشد و داد پود

روان مرا شاد گردان به داد تو فیروز باش و بر تخت شاد (۱۵۴/۳)  
 و کتب اردشیر إلی بعض عماله: «بلغنی أنّک تؤثر اللین علی الغلظة، والمودة علی الهیبة،  
 والجن علی الجراءة! لاتخلین قلباً من هیبة، ولاتعطلنه من مودة، ولایبعد علیک ما أقول لک  
 فإتھما یتجاوران.» (مسعودی، ۱۴۱۰: ۲۳۵/۱) ترجمه: (اردشیر به یکی از کارگزارانش  
 نوشت: به من خبر رسیده که تو نرمی را بر خشونت، و دوستی را بر هیبت و ترس را بر  
 جسارت برگزیدی! قلبت را از هیبت (شاهانه) خالی مکن، آن را از دوستی و محبت خالی  
 مکن و آنچه به تو می‌گویم، از تو دور نباشد؛ زیرا این‌ها در کنار هم هستند.)

از حکیمان ایرانی: «ثم علی الملوك بعد ذلك أن یتعهدوا عمالهم و یتفقدوا أمورهم حتی  
 لا یخفی علیهم احسان محسن و لا اساءة مسيء. ثم علیهم بعد ذلك ألا یتروا محسنا بغير جزاء  
 ... فإن هم ترکوا ذلك قهوان المحسن و اجترأ المسئ و فسد الأمر و ضاع العمل.» (ابن  
 مسکویه، ۱۹۵۲: ۷۴) ترجمه: (بر پادشاهان واجب است که بر کارگزاران خود و اعمال  
 آن‌ها نظارت داشته باشند تا نیکی نیکوکار و بدی بدکار بر آن‌ها پوشیده نماند؛ سپس لازم است  
 که نیکوکار را بدون پاداش نگذارند... اگر این کار را نکنند، نیکوکار در اراده‌ی خود سست و  
 بدکار در کار بد خود، جسور می‌شود و کار و عمل تباه می‌گردد.) برای اطلاع از این  
 مضمون در نهج‌البلاغه و ادب‌الصغیر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۷، تأثیر کلام...: ۵۷)

## ۵-۲. دادرسی و عشق و محبت به مردم

نخستین کار انوشروان دعوت از ستمدیدگان به قصر خود برای دادخواهی بود:  
خروشی بر آمد ز درگاه شاه که هر کس که جوید سوی داد راه  
بیاید بدرگاه نوشین روان لب شاه خندان و دولت جوان (۲۸۵/۲)  
و از نگهبانان خواست که هیچ‌گاه مظلومی را در شب یا روز، در غم و یا شادی،  
در جشن و یا عزا و... از درگاه او نرانند:

هر آن کس که آید بروز و بشب ز گفتار بسته مدارید لب  
اگر می‌گساریم با انجمن گر آهسته باشیم با رای زن  
بچوگان و بر دشت نخجیرگاه بر ما شما را گشادست راه  
بخواب و بیداری و رنج و ناز ازین بارگه کس مگردید باز (۲۸۷/۲)  
زیرا تنها شادی و روشنی چشم و دل او دادخواهی از ستمدیدگان است:  
بدان گه شود شاد و روشن دلم که رنج ستم دیده‌گان بگسلم (۲۹۱/۲)  
و دغدغه و نگرانی او ستم کارگزاران حکومتی به مردم است:

مبادا که از کارداران من گر از لشکر و پیش‌کاران من  
نخسبد کسی با دلی دردمند که از درد او بر من آید گزند (همان)  
نویری این نکته را درباره‌ی شاهان ایرانی به‌خوبی، نشان داده است: «کان  
الفرس یتتصبون بأنفسهم فی آیام معلومة لایمنع عنهم من یقصدهم فیها من ذوی  
الحاجات و أرباب الضرورات» (نویری، ۱۴۱۱: ۱۲۰/۶) ترجمه: (پادشاهان ایرانی  
روزهای خاصی را برای خود قرار می‌دادند و مانع حضور نیازمندانی نمی‌شدند که قصد  
ملاقات با آن‌ها را داشتند).

شاهان ایرانی معتقد بودند که آنچه خداوند از بندگان خود می‌خواهد،  
برقراری عدالت و مهرورزی است:

خداوند کیوان و گردان سپهر ز بنده نخواهد بجز داد و مهر (۲۷۸/۱)

در نمونه‌های زیر، صاحب‌نظران عرب به عدالت ایرانیان اقرار کرده‌اند: از انوشروان نقل شده، خداوند از حاکمانی که خواسته‌ی خود را بر مردم ترجیح می‌دهند، راضی نمی‌شود:

«مارضی الله عن وال لا یدع لذاته و هواه و لایترک شهواته فی اصلاح رعیته و بسط العدل فیهم و رفع الظلم عنهم.» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۵۰) ترجمه: (خداوند از حاکمی راضی نمی‌شود که لذت‌ها، هوای نفس و شهوت‌هایش را برای اصلاح کار مردم و گسترش عدالت میان آنان و رفع ستم از ایشان، ترک نمی‌کند.)

در پاسخ‌های قباد به سؤال‌های پادشاه روم، عشق و محبت به مردم، موج می‌زند:

قال: أی الملوك أفضل؟ قال: أرفهم بالرعية، و أعظمهم عفوا، و أحرصهم علی المعروف.  
(همان: ۳۵)

ترجمه: (گفت: کدام پادشاه برتر است؟ در پاسخ گفت: مهربان‌ترین آنان به مردم، بخشنده‌ترین آنان و کوشاترین‌شان در انجام کار نیک.)

سئل: أی الملوك ترونه أفضل ملكا؟ قال: الذین یسوسون بالخير و یتقرر فی زمان ملکهم العافیة شاملة. (همان: ۴۲)

ترجمه: (سؤال شد: چه کسی را بهترین پادشاه می‌دانید؟ در پاسخ گفت: کسانی که با نیکی و خیرخواهی حکومت می‌کنند و در زمان ایشان، عافیت و آسایش همگانی، استقرار می‌یابد.)  
قیل: ما الذی ینبغی للملوك أن یسیروا به فی رعیتهم؟ قال: أربیع خلال هن ملاك سلطانهم: الحیطة من ورائهم، والقیام بستهم فیهم، و الاحسان الی عامتهم، و کف الظلم عنهم. (همان: ۴۲)

ترجمه: (گفته شد: بر پادشاهان، سزاوار است که چه چیزی را در مورد رعیت‌شان، انجام دهند؟ در پاسخ گفت: چهار چیز، ملاک پادشاهی آنان است؛ تسلط داشتن بر مردم، اقدام به سنت‌های آنان، نیکی کردن به همه‌ی آنان و جلوگیری از ستم به ایشان.)

کان بهرام یقول: ینبغی علی الملک أن یهتمَّ بملک رعیتہ کعنایتہ بملکہ. (ثعالبی، بی تا: ۵۳) و (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱۸۳/۵) ترجمه: (بهرام می گفت: شایسته است که شاه، آن گونه به اموال مردمش نگاه کند که به اموال خود نگاه می کند).

## ۶-۲. تحمل مخالفان و آزادی بیان

آزادی بیان و تحمل مخالفان، در سخنان و عملکرد اردشیر دیده می شود. وی چون تاج بر سر نهاد و بر تخت نشست، گفت: درگاه ما بر روی مخالفان و بدخواهان، باز است:

که اندر جهان داد گنج منست	جهان زنده از بخت و رنج منست
جهان سر به سر در پناه منست	پسندیدن داد راه من است
گشادست بر هر کس این بارگاه	ز بدخواه و ز مردم نیکخواه
همه انجمن خواندند آفرین	که آباد بادا به دادت زمین

(۱۵۵/۷)

آنچه فردوسی از زبان اردشیر آورده، در پندهای ایران باستان آمده است: «و السلطان خلیق أن یعود نفسه الصبر علی من خالف رأیه من ذوی النصیحة و التجرع لمرارة قولهم.» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۱۹۸) ترجمه: (و بر سلطان سزاوار است که خود را به صبر و تحمل برای شنیدن سخنان تلخ خیرخواهان که مخالف نظر وی هستند، عادت دهد).

## ۷-۲. بخشش و سخاوت

آز، نماد تجاوز و تجسم «بیداد» است. (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۱۲) بزرگمهر در پاسخ این سؤال انوشروان که دشمن جان و خرد آدمی کیست؟ چنین گفته است: چنین داد پاسخ که آز و نیاز دو دیوند با زور گردن فراز (۱۶۹/۸)

در جای جای شاهنامه، سخاوت و عدالت، به عنوان عاملی برای دوام و آبادانی کشور یاد شده است:

(۱) به داد و دهش گیتی آباد دار دل زبردستان خود شاد دار (۲۰۹/۷)

(۲) چنین گفت کز دادگر یک خدای خرد بادمیان بهره و داد و رای

به نیکی گراییم و فرمان کنیم به داد و دهش دل گروگان کنیم (۲۱۳/۷)  
از انوشروان نقل شده که وی، بخل را از زشت‌ترین صفات شاهان برشمرده است:

أنوشروان: أربع قبائح، و هی فی أربعه أقبیح: البخل فی الملوک، و... (زمخشری، ۱۴۱۲: ۳۱۰/۵) و (الأبشیهی، ۱۴۲۰: ۲۷۰/۱)

وَقَعَ أَرْدَشِيرُ فِي أَرْزَمَةِ عَمَّتِ الْمَلِكَةَ: مِنَ الْعَدْلِ أَنْ لَا يَفْرَحَ الْمَلِكُ وَرَعِيَّتُهُ مَحْزُونُونَ. ثُمَّ أَمَرَ فَفَرَّقَ فِي الْكُورِ جَمِيعَ مَا فِي بُيُوتِ الْأَمْوَالِ. (ابن عبدربه، ۱۹۹۹: ۵۷/۴) ترجمه: (اردشیر در بحرانی که کشور را فرا گرفت، نوشت: عدالت این است که شاه در حالی که مردم غمگین هستند، شاد نباشد. سپس دستور داد هر چه در بیت‌المال بود در روستاها تقسیم کردند.)

## ۸ - ۲. سلب امنیت از ستمگران

دادخواهی و ستم‌ستیزی، برجسته‌ترین بعد اعتقادی فردوسی است. مبارزات پهلوانان در شاهنامه، به منظور برقراری عدالت و ریشه‌کن کردن ظلم، انجام می‌گیرد و شمشیرشان در راه مبارزه با ستمگران، کشیده می‌شود:

هر آنکو به بیداد جوید نبرد جگر خسته بازآید و روی زرد (۴۲۶/۵)

آغاز پادشاهی شاهنشاهان بزرگ، همیشه همراه با مبارزه، علیه بیدادگران بوده است:

چو کیخسرو شاه بر گاه شد جهان یکسر از کارش آگاه شد

نشست از بر تخت شاهنشاهی بسر بر نهاد آن کلاه مهی  
بگسترد گرد جهان داد را بکنند از زمین بیخ بیداد را  
هر آنجا که ویران بود آباد کرد دل غمگنان را ز خود شاد کرد (۴۲۱/۵)  
و تهمورث دیوبند، زمانی که زمام امور کشور را به دست می‌گیرد، خطاب به  
بزرگان و موبدان، می‌گوید: با فکر و خرد، بدی و اهریمن را ریشه‌کن می‌کنم:  
جهان از بدیها بشویم به رای پس آنکه ز گیتی کنم گرد پای  
ز هر جای کوه دست دیو که من بود خواهم جهان را خدیو (۴۱۱/۲)  
سئل: أی السلطان ترونه أفضل؟ قال: الذی یتق به البرئ، و لا یأمنه المریب. (ابن  
مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۳، جواب کسری قباد به پادشاه روم) ترجمه: (بزرگمهر را  
پرسیدند که کدام پادشاه، برتر است؟ گفت: آنکه بی‌گناهان به او اعتماد کنند و گناهکاران از  
مجازات) او در امان نباشند. نک: (غزالی، ۱۹۶۸: ۱۳۲)

سأل ملك من ملوك الفرس موبدان موبد: ما صلاح الملك؟ قال: الرفق بالرعية وأخذ الحق  
منهم وأداؤه إليهم عند أوانه و إنصاف المظلوم من الظالم، و أن لا يجرض القوى على  
الضعيف. (ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۵۲) و (ابن الحداد، ۱۹۸۳: ۷۴)، ترجمه: (یکی از شاهان  
ایرانی از موبد بزرگ پرسید: صلاح پادشاه در چیست؟ گفت: مهربانی با مردم و گرفتن حق  
آنان و دادن حق آن‌ها به موقع و گرفتن حق مظلوم از ظالم و اینکه قوی را در مقابل ضعیف  
تشویق به ستم نکند.)

## ۹-۲. ترجیح اصیل‌زادگان بر فرومایگان برای کارگزاری

از نصایح اردشیر به فرزندش به هنگام مرگ:

مکن خوار، خواهنده درویش را بر تخت منشان بد اندیش را  
ز نیکی فرومایه را دور دار به بیدادگر مرد مگذار کار (۳۱۲/۸)  
اردشیر: أوحش الأشياء عند الملوك، رأسٌ صار ذنباً، و ذنبٌ صار رأساً. (ثعالبی،  
۲۰۰۳: ۱۶۵...، و (ثعالبی، ۲۰۰۳: التمثیل، ۹۸).

قیل: ما الذی ینبغی للملک أن یصنعه حتی یعم صلاحه أهل مملکتہ؟ قال: یولی  
خیار أهل مملکتہ. (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۴۲، جواب کسری قباد به پادشاه روم).  
ترجمه: (گفته شد: چه کاری بر پادشاه سزاوار است انجام دهد تا خیر و صلاح او بر مردم  
کشورش، سایه اندازد؟ گفت: بهترین افراد مملکتش را به کار گمارد.)  
برای اطلاع از نظام طبقاتی در دوره‌ی ساسانی نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹،  
نگاهی...۱۹-۲۱)

## ۱۰ - ۲. پاسداری از مرزها

از مظاهر اصلی دادورزی شاهان، حمایت از مرزها و جلوگیری از تجاوز دشمنان  
بوده است. فردوسی در شاهنامه، بیداری شاه و نگهداری از مرز و بوم را در برابر  
دشمنان، عامل فزاینده‌ی فرّ معرفی کرده است:

ز شاهان هر آن کس که بیدار بود جهان را ز دشمن نگهدار بود  
ز دشمن ندید هرگز بدی بیفزودشان فرّ ایزدی (۱۳۴/۱)  
سئل عن بزرجمهر: ما الذی یجب علی الملوک للرعیة؟ قال: «الرعیة علی الملوک  
أن ینصفوهم و یجروا ثغورهم» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۵۶) ترجمه: (از بزرجمهر سؤال  
شد: وظیفه شاهان در قبال مردم چیست؟ (در جواب) گفت: وظیفه‌ی پادشاهان نسبت به مردم  
این است که در حق آنان عدالت ورزند و مرزهایشان را پاسداری نمایند.)  
السیاسة التي فیها صلاح الملک... سد الفروج و أمن السبل. (طرطوشی، ۱۹۹۰:  
۱۹۸) ترجمه: (از سیاست‌هایی که صلاح پادشاه در آن وجود دارد، بستن مرزها (از تجاوز  
دشمنان) و امنیت راه‌هاست.)



## نتیجه

عدالت‌خواهی ایرانیان، نقطه‌ی تقاطع دو جریان غیرهم‌سو، یعنی شاهنامه و منابع عربی است. تأکید شدید و گسترده‌ی متون عربی بر موضوع عدالت ایرانیان، از یک سو، نشان از وجود واقعیتی است که بسیاری از محققان ما، منکر آن و یا به‌طور کلی، بی‌خبر از آن هستند. از دیگر سو، به منزله‌ی «الفضل ما شهدت به الأعداء»، جای هرگونه اتهام تعصب قومی، گزافه‌گویی و بزرگ‌نمایی را از دامن شاهنامه‌ی فردوسی؛ پاک کرده، انصاف این شاعر بزرگ را در تبیین دیدگاه ایرانیان، نشان می‌دهد.

## منابع و مأخذ

### نهج البلاغه

- الآبی، أبو سعد، منصور بن الحسین، (۱۹۹۰)، «نثر الدرر»، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعة دکتور حسین نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الأبیہی، شهاب الدین محمد بن أحمد أبو الفتح، (۱۴۲۱)، «المستطرف فی کل فن مستطرف»، مراجعة و تعليق محمد سعید، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
- ابن الحداد، محمد بن منصور بن حبیب، (۱۹۸۳)، «الجواهر النفیس فی السیاسة الرئیس»، تحقیق و دراسة رضوان السید، بیروت، دار الطلیعة للطباعة و النشر.
- ابن عبد ربہ، شهاب الدین أحمد، (۱۹۹۹)، «العقد الفرید، بیروت»، دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، (۱۹۵۲)، «الحکمة الخالدة»، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره، مكتبة النهضة المصرية.
- ابن منقذ، أسامة، (۱۳۵۴)، «لباب الآداب»، تحقیق أحمد محمد شاکر، مصر، القاهرة، مكتبة لويس سرکيس.
- ابوهلال العسکری، (۱۳۵۲)، «دیوان المعانی»، القاهرة، مكتبة القدسي.

- بهار، مهرداد، (۱۳۷۷)، «پژوهشی در اساطیر ایران»، تهران، نشر چشمه.
- تفضلی، احمد، (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، چاپ مهارت.
- التوحیدی، ابو حیان، (۱۴۱۷)، «الامتناع و المؤانسه»، صححه و ضبطه و شرح غریبه، خلیل المنصور، بیروت، لبنان، دار الکتب العلمیه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۱)، «صور خیال در شعر فارسی»، تهران، انتشارات آگاه.
- الثعالبی، ابو منصور، (۲۰۰۳)، «التمثیل و المحاضرة»، تحقیق و شرح و فهرسه الدكتور قصی الحسین، بیروت، لبنان، دار و مکتبه الهلال.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، «الاعجاز و الایجاز»، بغداد، مکتبه دار البیان.
- \_\_\_\_\_، (۲۰۰۳)، «ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب»، تحقیق و شرح و فهرسه قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- الراغب الاصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل، (۱۴۲۰)، «محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء»، حقه و ضبطه و نصوصه و علق حواشیه الدكتور عمر الطباع، شرکه دار الارقم بن ابی الارقم للطباعه و النشر.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۳۳)، «راحة الصدور و آیه السرور»، در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال.
- رنجبر، احمد، (۱۳۶۳)، «جاذبه‌های فکری فردوسی»، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ اول.
- زرین کوب، عبد الحسین، (۱۳۶۴)، «تاریخ مردم ایران»، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، (۱۴۱۲)، «ربیع الأبرار و نصوص الأخبار»، تحقیق عبد الأمير مهنا، بیروت، لبنان، منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، محیط (۱۳۵۸)، فردوسی و شاهنامه، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- الطرطوشی، محمد بن الولید، (۱۹۹۰)، «سراج الملوک»، تحقیق جعفر البیاتی، ریاض، الریس للکتب و النشر، الطبعة الأولى.
- الطرطوسی، نجم الدین ابراهیم بن علی الحنفی، (بی تا)، «تحفة الترك فیما یجب أن یعمل فی الملک»، تحقیق عبد الکریم محمد مطیع الحمداوی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۸)، «شاهنامه»، به تصحیح جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار، تهران، نشریات مرکز دائرة المعارف اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، چاپ دوم.

- العسکری، ابوهلال، (بی‌تا)، «جمهره الأمتال»، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، دار الجیل، بیروت.
- الغزالی، ابو حامد، (۱۹۶۸)، «التبر المسبوك فی نصیحة الملوك»، مكتبة الكليات الازهریة.
- غزالی، امام محمد بن محمد بن محمد الطوسی، (۱۳۵۱)، «نصیحة الملوك»، با تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه بخامه جلال الدین همایی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۰)؛ «سخن و سخن وران»، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- القرطبی، الامام أبو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمري، (بی‌تا)، «بهجة المجالس و أنس المجالس و شحد الذاهن و الهاجس»، تحقیق محمد مرسى الخولى.
- القيروانى، أبو اسحاق بن على الحصرى، (۱۳۷۲)، «زهر الآداب و ثمر الآداب»، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم الدكتور زكى مبارك، الطبعة الثانية، مصر، مطبعة السعادة.
- نولدكه، تنودور، (۱۳۶۹)، «حماسه سرايى در ايران»، ترجمه بزرگ علوى، تهران، مركز نشر سپهر.
- النويرى، شهاب الدين أحمد بن عبدالوهاب النويرى، (۱۹۳۶)، نهاية الأرب فى فنون الأدب، القاهرة، مطبعة دار الكتب المصرية.
- الماوردى، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصرى، (۱۴۰۷ هـ)، «أدب الدنيا و الدين»، بيروت، لبنان، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
- مجتبایی، فتح الله، (۱۳۵۲)؛ «شهر زیبای افلاطون و شاهى آرمانى در ايران باستان»، تهران، انجمن فرهنگ ايران باستان.
- محمدى محمد، (۱۳۷۴) فرهنگ ايرانى پيش از اسلام، انتشارات طوس، چاپ اول
- المسعودى، على بن الحسين، (۱۴۱۱)، «مروج الذهب و معادن الجوهر»، تحقیق عبد الامير مهنا، منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
- المواردى، ابوالحسن، (۱۹۸۸)، «نصیحة الملوك»، تحقیق و دراسة و تعليق فؤاد عبد المنعم احمد، الاسكندرية، مؤسسة شباب الجامعة.
- الوطواط، أبو اسحاق برهان الدين الكتبي المعروف بالوطواط، (بی‌تا)، «غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة»، بيروت، دار الصعب.

## مجلات

- دوفوشه‌کور، شارل هانری (۱۳۷۴)، «اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی»، ویراسدار شاهرخ مسکوب، تهران، نشر نو، صص ۱۰ - ۱۶.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «هویت ملی ایرانی، بنیادها، چالش‌ها و بایسته‌ها»، نامه‌ی پژوهش، ش ۶، صص ۵ - ۵۱.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۷)، «مقدمه و کلیاتی در باب عدالت در اندیشه‌ی ایرانشهری»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۴۳ - ۱۴۴، صص ۶ - ۱۳
- بشیری، محمود (۱۳۸۸)، «نام و ننگ در شاهنامه»، مجله‌ی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) شماره ۲۱، صص ۷۷ - ۹۷.
- حجازی، بهجت السادات (۱۳۸۱)، «دین و اسطوره در اندیشه‌ی فردوسی»، پژوهشنامه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۳، صص ۲۵۳ - ۲۷۲
- خسروی، اشرف (۱۳۸۷)، «خردورزی و دین‌داری اساس هویت ایرانی»، فصلنامه‌ی علمی پژوهش کاوش‌نامه، سال نهم، ش ۱۶، صص ۳۳ - ۵۵.
- راشد محصل، محمدرضا (۱۳۶۸)، «فرّ و فرّه در شاهنامه»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ش ۲۲، صص ۳۵۷ - ۳۶۸.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۵)، «نقدی بر جاذبه‌های فکری فردوسی رنجبر»، مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ش ۲، صص ۱۱۵ - ۱۲۴.
- سبزیان‌پور، وحید، مقایسه‌ی حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم، مجله‌ی علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی شماره‌ی ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۲۷ - ۱۴۸.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، مجله‌ی فرهنگ، ویژه‌ی ادبیات، ۹۵ - ۱۲۳.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، «مضامین شعر و ادب عربی در دیوان ایرج میرزا»، فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی کاوش‌نامه، سال نهم، شماره‌ی ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، ۱۵۴ - ۲۰۸.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، «تأثیر کلام علی (ع) در ادب الصغیر»، مجله‌ی مقالات و بررسی‌ها، دانشکده‌ی هیات دانشگاه تهران، دفتر ۸۸، ۵۳ - ۷۱.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه»، فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، (س)، سال هیجدهم، شماره‌ی ۷۳، صص ۷۷ - ۱۰۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، ش ۶۴، صص ۹۱ - ۱۲۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»، فصلنامه‌ی علوم اسلامی، دانشگاه پیام نور، سال اول، شماره‌ی صفر، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، «بازتاب عدالت ایرانیان قبل از اسلام در منابع عربی»، مجله‌ی علمی - پژوهشی لسان مبین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، سال دوم، دوره‌ی جدید، ش ۱، صص ۱۲۷ - ۱۵۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، «نگاهی به داستان کفشگر و انوشروان در کتاب خدمات متقابل مطهری»، گزارش میراث، دوره‌ی دوم، سال پنجم، شماره‌ی چهل و یکم، مهر و آبان، ۱۹-۲۱.
- \_\_\_\_\_ غلامرضائی، محمد، (۱۳۷۶)، «نام ننگ از دیدگاه پهلوانان شاهنامه»، مجله‌ی پژوهشی دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)، ش ۱، صص ۳۹ - ۶۲.
- \_\_\_\_\_ کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۳)، «خودکامگی خاورانه و فرمانروایی ایرانی»، نامه‌ی انجمن، ش ۱۳، صص ۸۱ - ۸۹.
- \_\_\_\_\_ مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۵) «دادگری پدیده‌ای از هویت ایرانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۲۳، صص ۴ - ۱۷.
- \_\_\_\_\_ منتظر قائم، علی‌اصغر (۱۳۷۰)، «آیین دادرسی در عهد هخامنشی»، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره‌ی دوم، ش ۲، صص ۱۲۷ - ۱۴۰.
- \_\_\_\_\_ یاحقی، محمدجعفر و فرامرز آدینه کلات (۱۳۸۷)، «زمینه‌های فروپاشی حکومت ساسانی براساس شاهنامه فردوسی»، مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال شانزدهم، ش ۶۰، صص ۱۵۵ - ۱۷۶.

## عدالة الإيرانيين بين شهنامه الفردوسی و المصادر العربية (دراسة مقارنة)

وحيد سبزیانپور<sup>١</sup>، بیمان صالحی<sup>٢</sup>

### الملخص

إنّ العدالة ومكافحة الظلم هما من دعائم صرح الشهنامه. تدلّ شباهاة عدالة الإيرانيين المحيرة في الشهنامه والمصادر العربية، على المناهل الثقافية والفكرية المشتركة التي استقى منها هذان المصدران المختلفان تمام الاختلاف؛ لأنّ الفردوسی أنشد الشهنامه بشكل ملحمة إيرانية حبّاً لإيران ولكنّ المصادر العربية قد أشارت إليها بأهداف أخرى، منها: الدينية، والتاريخية، والحلقية و الأدبية؛ وقد تخلّل نصوصها الموضوعات الإيرانية ومنها العدالة بإيجاز وفي قالب جمل اعتراضية . إنّ البون الشاسع بين الشهنامه والمصادر العربية من جهة والشبه الكثير بين موضوع عدالة الإيرانيين الموجودة في كلا المصدرين من جهة أخرى؛ يُظهران زاويةً جديدةً تأييداً لمصادر الشهنامه الايرانية، لأنّ المصادر العربية كانت بمثابة «الفضل ما شهدت به الأعداء» وهي علاوة على تبیین عدالة الإيرانيين قبل الإسلام، تظهر إنصاف الفردوسی وأمانته في تبیین أصول الإيرانيين الفكرية والثقافية وراثته عن الشعبية.

**المفردات الرئيسية:** الفردوسی، الشهنامه، إيران قبل الإسلام، العدالة، المصادر العربية.

١. استاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة رازی

٢. طالب الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة رازی